

## مدت: ۳۲ دقیقه

بسم الله الرحمن الرحيم سه شنبه ۱۴۰۳/۲/۴ درس فقه معاصر.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

در آستانه سالگرد رحلت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ آقاحسین بروجردی رحمه الله عليه هستيم. ثواب يك صلوات و يك سوره مبارکه حمد را خدمت ایشان تقدیم می کنیم. (قرائت سوره حمد و صلوات).

بله. بحث در این است: جریان الوجوه بالشخص الاعتباری

«لو سبق ممثل الشخص الاعتباری إلى مكان فإن كان سبقه لنفسه بوصفه شخصاً طبيعياً ليمارس فيه عملاً بنفع الشخص الاعتباری، فمن الواضح أنه يحصل على حق السابق بتلك الأدلة الآنفه»، بعد از این که ادله داله بر ثبوت حق سبق در شخص طبعی بیان شد و گفتیم بالاخره بعضی از آن ادله قابل استناد هست این بحث اصلی مان که آیا حق السابق اگر در شخص حقیقی قائل شدیم در شخص اعتباری هم می توانیم قائل بشویم یا نه؟ این بحث را مطرح می فرمایند. می فرمایند که وقتی ممثل شخص اعتباری، قهراً شخص اعتباری که روشن است خودش فی نفسه نمی آید سبق بگیرد به یک چیزی. خود بانک مثلاً، خود شرکت، خود صندوق، اینها که خودشان معنا ندارد بگوئیم آن سبق الی مكان. قهراً سبقت مال چه می شود؟ مال ممثلش می شود. مدیرعامل، رئیس و امثال اینها. حالا این مدیرعامل، این رئیس وقتی می آید سبقت می گیرد بر دیگران به اشغال یک مقام به مکانی و امثال اینها، دو قسم هست. تاراً می آید سبقت می گیرد به عنوان خودش تا یک چیزی را تحصیل کند تا این که آن چیزی را که تحصیل می کند برای شخص اعتباری است. پس سبقت برای خودش است. داعی اش برای این است که با این سبقت یک چیزی خودش تحصیل کند، آن وقت آن چیزی را که خودش تحصیل می کند به نفع شخص اعتباری هزینه کند مثلاً. خب این جا که روشن است. این جا ادله سابق می گیرد. چون در واقع سابق خود این شخص است و به قصد خودش هم دارد سبقت می گیرد. منتها نتیجه اش را ... مثل این که کسی معامله می کند سود ببرد، این سودش را بدهد به فلان صندوق خیریه. این که

معامله را برای صندوق نکرده که، این معامله برای خودش کرده، داعی اش این است که بر اثر این معامله من یک سودی گیرم بیاید که آن سود را مثلاً بدهم به آن صندوق خیریه. یا بدهم به مثلاً فرض کنید که فلان شرکت و امثال ذلک. پس بنابراین در این جا هم می آید یک مکانی را می نشیند و سبقت به یک مکانی می گیرد تا مثلاً در آن مکان یک صفی است مثلاً. برای این که مثلاً حالا یک چیزی را که تقسیم می کنند این را بگیرد برای خودش که بعد از این که برای خودش گرفت آن را مثلاً هدیه کند به آن شخص اعتباری. به آن مورد. خب این که مسلم مشمول ادله ی قبلی هست. اما یک وقت هست که نه، اصلاً برای خودش نیست. اصلاً برای شخص اعتباری می آید این مدیرعامل یا این رئیس این کار را می کند. به خصوص مثل این که اصلاً ممکن است حقوق هم برای این کار می گیرد اصلاً، برای خودم نیست. اصلاً خودش نمی خواهد یا اصلاً داخل در موضوع نیست. خودش ... ممکن است داخل در آن موضوع اصلاً نباشد. به حیث که اگر برای بانک نباشد، برای آن جا نباشد، این شاملش نمی شود آن چیزی که مثلاً داده می شود. حالا این جا است که مورد کلام است. پس این تحریر محل کلام می خواهند بکنند که محل کلام آن جایی است که برای خودش نباشد و اصلاً برای شخص اعتباری باشد. «لو سبق ممثل الشخص الاعتباری إلى مکان» اگر ممثل شخص اعتباری یعنی مدیرعامل، یعنی رئیس سبقت بگیرد به مکانی «فإن كان سبقه لنفسه بوصفه شخصاً طبيعياً» اگر سبقت گرفتن آن ممثل برای خودش باشد، به وصف این که آن ممثل یک شخص طبیعی است. به عنوان این که او یک شخص طبیعی است. حالا چرا این سبقت را می گیرد؟ «لیمارس فیه» تا این که انجام بدهد و ممارست کند در آن مکان یک عملی را به نفع شخص اعتباری. برای خودش است اما به نفع او می خواهد این کار را بکند. «فمن الواضح» اگر این است «فمن الواضح أنه» آن شخص ممثل «یحصل علی حق السبق» این دست می یابد بر حق سبق به همان ادله ای که به زودی گذشت. «بتلك الأدلة الآنفه»، همه ی آن ادله شاملش می شود. چون توی آن ادله قید نشده بود که سبقت بگیرد و رای و این چیزی که با این سبقت می خواهد به دست بیاورد به نفع دیگری نباشد. به نفع خودش باشد. این که نبود توی آن ادله. پس بنابراین شاملش می شود. «وإن كان حجه للشخص الاعتباری»، اما اگر اشغال کند آن مکان را برای شخص اعتباری نه برای خودش. اصلاً برای او، مثلاً سبقت می گیرد تا شخص اعتباری مثلاً، آن بانک بیاید آن جا مثلاً یک کاری بکند. «أو بتعبیر آخر:

حَجْرَه لِنَفْسِه بَعْنَوَان، مِمْتَلِه» و به تعبیر دیگر اشغال کند آن مکان را برای خودش اما به عنوان ممثل نه به عنوان شخص طبیعی. به عنوان این که من ممثل این بانک هستم، ممثل این صندوق هستم. «فهل يثبت» در این صورت «الحق للشخص»، «فهل يثبت الحق للشخص الاعتباري» این جا یا نه؟ حالا می فرمایند «فإن قلنا إنَّ المسند هو الإجماع والروايات أو سيرة المشرعة، فإثبات الحق للشخص الاعتباري يبتنى على إلغاء الخصوصية، وإلا فالروايات منصرفه إلى الشخص الطبيعي». می فرماید اگر مستند ما اجماع باشد که یکی از ادله بود. یا روایات باشد یا سیره متشرعه باشد، این جا ما بخواهیم با این ها اثبات کنیم حق السبق را برای شخص اعتباری، این مبتنی بر الغاء خصوصیت است. چرا؟ برای این که همان طور که گفتیم در روایات الفاظی أخذ شده بود که شامل شخص اعتباری نمی شود. الفاظی بود که مال ذوی العقول است و شامل شخص اعتباری نمی شود. پس تنها راهش همین است اگر بخواهیم. این مبتنی بر الغاء خصوصیت و الا یعنی و اگر لو لم يكن الغاء خصوصیت در کار نباشد «فالروايات منصرفه إلى الشخص الطبيعي وكذلك». پس روایات که چنین الفاظی در آن هست. از آن طرف اجماع هم اگر مدرک باشد قدرمتیقن از اجماع، اجماع دلیل لبی است. قدرمتیقنش شخص طبیعی است. و الا روایات که منصرف به شخص طبیعی هست. و هم چنین قدرمتیقن در اجماع و قدرمتیقن در سیره متشرعه، آن ها هم شخص طبیعی است. پس این سه دلیل که اجماع و روایات و سیره متشرعه باشد این سه تا دلیل خودش شامل شخص اعتباری نمی شود. اگر بخواهید به این سه تا دلیل استدلال کنیم باید الغاء خصوصیت بکنیم.

«وَأَمَّا إِيْلَاءُ الْخُصُوصِيَّةِ»، حالا ببینیم خود الغاء خصوصیت را می توانیم قائل به آن بشویم. «وَأَمَّا إِيْلَاءُ الْخُصُوصِيَّةِ فَبِالرَّغْمِ مِنْ أَنَّهُ فِي الشَّرَكَاتِ الْقَانُونِيَّةِ لَيْسَ وَاضِحاً، وَلَكِنْ لَا يَبْعَدُ جَرِيَانُهُ حَتَّى فِيهَا؛ لِأَنَّ الْمُرْتَكِزَ فِي أَدْهَانِ الْعُقُولِ عَدَمَ الْفَرْقِ بَيْنِ الْإِعْتِبَارِيِّ وَالطَّبِيعِيِّ فِي حَقِّ السَّبْقِ، لِذَلِكَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ إِنْ حُجِرَ الْمُتَصَدِّقُ لِلزَّكَاةِ مَكَاناً فِي السُّوقِ لِبَيْعِ أَمْوَالِ الزَّكَاةِ، فَلَا يَتَرَدَّدُ النَّاسُ فِي اسْتِحْقَاقِهِ لِذَلِكَ». می فرمایند که حالا الغاء خصوصیت می توانیم بکنیم یا الغاء خصوصیت نمی توانیم بکنیم؟ می فرمایند که ابتداءً وقتی انسان به ذهنش می آید این شرکت های قانونی که به حسب قوانین حالا مد شده و بالاخره بشر این ها را ابداع کرده در این سنوات اخیره یا قرون اخیره که شرکت درست می کنند و خصوصیات این شرکت این است که این اموال مال

سهامداران نیست. مال خود شرکت است. فلذا اگر این شرکت ورشکست شد نمی‌آیند یقه سهامداران را بگیرند. می‌گویند نه، او یک شخصیت حقوقی جدایی دارد. این‌ها شخصیت حقوقی جدایی دارند. او اگر ورشکست شد طلبکاران از شرکت نمی‌توانند بیایند طلب بکنند از چی؟ از سهامداران. نه، آن شخصیت جدایی است. فلذا اصلاً شرکت که آمدند درست کردند، این شخصیت‌های حقوقی که درست کردند همین‌طور که اول کتاب گفته شد یکی از فلسفه‌ها و علل آن همین است که خواستند جدا کنند این مسائل را از افراد. تا افراد درگیری نداشته باشند. می‌گویند او خودش یک شخصیت جدایی است، مال خودش است، به ما ربطی ندارد. خب مثل این‌که مثلاً اموال مسجد اگر مثلاً طوری شد. حالا یا این‌جا نمی‌روند یقه متولی را بگیرند. مال مسجد است. مسجد یک شخصیت اعتباری خاص خودش را دارد. آن‌جا هم مثلاً گفتند همین‌جور است. ابتداءً به ذهن می‌آید که این شرکت‌هایی که الان درست و این‌ها، الغاء خصوصیت نسبت به این‌ها درست نیست. شاید شارع می‌گوید مال آدم‌ها اگر سبقت گرفتند أحق می‌شوند، حق اولویت دارند، حق سبق دارند. اما این‌ها را قائل نباشد. اما وقتی ما یک دقت این‌جوری بکنیم مطمئن می‌شویم که الغاء خصوصیت خالی از وجه نیست. و آن این است که اگر در همان ذهن‌مان را ببریم به زمان سابق. و ببریم مثلاً زمان ائمه علیهم‌السلام، در آن‌زمان اگر برای متصدی زکات، جایی زکات، می‌آمد یک‌جایی را، مکانی را سبقت می‌گرفت که این زکات‌هایی که جمع‌آوری می‌کند بگذارد آن‌جا. یا آن گوسفندها و گاوها و نمی‌داند فلان و این‌ها را، این‌ها را بگذارد آن‌جا. آیا این وقتی سبقت می‌گرفت برای این‌کار، با این‌که برای خودش نیست. برای چیه؟ برای زکات است. که زکات یک عنوان اعتباری است. همان‌طور که قبلاً می‌گفتیم که زکات هم یکی از شخصیت‌های اعتباری است. خود زکات. خمس، خودش یک شخص اعتباری است. فلذا سید گفتیم در عروه در باب زکات فرموده اگر مثلاً الان زکاتی وجود ندارد. حاکم شرع قرض می‌گیرد برای زکات. و مصرف می‌کند در همان مصارفی که شارع برای زکات قرار داده. بعداً که زکات گیرش می‌آید قرض زکات را اداء می‌کند. پس بنابراین زکات خودش چیه؟ یک شخص اعتباری است. حاکم شرع می‌رود از بانک یا از مردم، از تجار می‌گوید آقا، الان توی بیت‌المال برای زکات چیزی وجود ندارد. و الان مصارفی ما داریم که ناچاریم باید آن‌ها را بدهیم. شما قرض بدهید برای کی؟ نه برای من. من قرض نمی‌گیرم. من قرض می‌گیرم

برای چی؟ برای زکات. عنوان زکات. برای عنوان خمس. پس مقترض می‌شود زکات. و بده‌کار می‌شود زکات. بعد که پول زکوی پیدا شد از آن پول قرض زکات را اداء می‌کند. حالا اگر این متصدی زکات، این جایی زکات، این حاکم شرع که دارد زکات جمع می‌کند آمد سبقت گرفت به یک مکانی که این‌جا را مثلاً انبار اموال زکوی قرار داده. آیا در آن‌زمان کسی شک می‌کرد که اسلامی که دارد می‌گوید من سبق الی جایی آن اولویت دارد، این‌جا را نمی‌گیرد؟ این‌جا هر کی می‌تواند بگوید بابا تو که برای خودت نبوده، برای زکات بوده، بیاید بگوید که جلدی بکند بیاید توی آن مکان چیزهای خودش را بگذارد، مسلم آن‌زمان می‌گفتند نه، درست است فرموده من سبق، من بکار برده مال ذوی العقول است اما این بخاطر این است که معمولاً آن‌هایی که مبتلا به این امور هستند آدم‌ها هستند، و الا معلوم است که این قانون‌گذاری که این قانون را جعل کرده برایش فرقی بین آن و آن نمی‌کند، عرف این‌جا خصوصیت نمی‌فهمد مثل جایی است که شارع می‌فرماید که «اذا اصاب ثوبک الدم فاغسله» برای ثوب خصوصیت نمی‌فهمد که ثوب این‌جوری است اما سنگ این‌جوری نیست، چوب این‌جوری نیست، بدن این‌جوری نیست. نه وقتی گفت ثوب اگر اصابه کرد برو آن را بشور، نجس شده آن را بشور، هم می‌فهمد که دم منجس است، هم دم نجس است، هم دم منجس است، هم آن چیزی که دم به آن اصابت می‌کند منتجس است، هم این‌که راه برون‌رفت از او شستن است، همین یک کلام چندتا دلالت ارشاد به چند امر است. خب می‌فهمد که ولو گفته شارع ثوب، اما ثوب می‌فهمد که در این باب خصوصیتی ندارد، اگر بدنش هم اصابه کردن، بدن که ثوب نیست، می‌فهمد آن هم نجس می‌شود. اگر چوب اصابه کرد به چوب، می‌فهمد که چوب که ثوب نیست می‌فهمد آن هم همین‌جور است. به فلزی اصابه کرد خب آن‌که ثوب نیست می‌فهمد همین‌جور است و هکذا و هکذا. این‌جا هم این‌جور گفته می‌شود. می‌فرمایند «و أمّا إلغاء الخصوصية، فبالرغم من أنه» علی‌رغم این‌که شأن چنین است در شرکت قانونیه «لیس واضحاً» یا آنه را هم می‌توانیم به خود الغاء خصوصیت برگردانیم، بالرغم یعنی این‌که آن الغاء خصوصیت در شرکت‌های قانونی که در این اعصار اخیر است ابداع شده این واضح نیست بر من «و لکن لا یبعد جریانہ حتی فیہا» حتی در همین شرکت قانونیه، بعد از این تأملی که می‌کنیم و توضیحی که می‌دهیم. «لأن المرتکز فی أذهان العقلاء عدم» فرق است بین اعتباری و طبیعی در حق سبق، فرقی در نظرشان این است که نیست «لذلك فی ذلك الزمان» لذلك یعنی برای خاطر این عدم الفرق در نزد عقلاء و اذهان عقلاء در آن زمان سابق «إن حوز المتصدی للزکاة مکاناً فی السوق لیبیع أموال الزکاة» حالا من می‌گفتم انبار کند حالا در متن می‌گوید اگر این متصدی زکات آمد توی بازار یک جایی را سبقت گرفت برای این‌که اموال زکوی را آوری این‌جا بفروشد «فلم یتردّد الناس فی استحقاقه لذلك.» مردم هیچ تردیدی در این‌که این متصدی استحقاق این را دارد ولو برای خودش نیست، برای این است که اموال زکوی را بفروشد و برای خودش نیست، خودش ممکن است از باب این‌که دارد عملگی می‌کند برای زکات یک مزدی به او می‌دهند، ولی این الان این برای خودش این کار را نکرده،

تمام این چیزهایی که دارد می‌فروشد برای زکات است، اموالی همه که ثمن‌هایی هم که می‌گیرد برای زکات است، حق تصرف هم در آن‌ها ندارد خودش، هیچ‌کس این‌جا نمی‌گوید نه این‌جا چون برای شخص حقوقی است و شخص حقیقی نیست برای خودش نیست حق ایجاد نمی‌شود نه. «فإن قيل: إن صدر معتبرة طلحة أنزلت السوق في حق السبق منزلة المسجد، فنستخرج قاعدة كلية تشمل الشخص الاعتباري و تُغني عن إلغاء الخصوصية» اگر کسی بگوید شما که گفتید نه از روایات خود روایات شامل نمی‌شود مگر این‌که ما الغاء خصوصیت بکنیم این ان قیل می‌گوید نه، می‌گوید در خود آن روایت طلحة بن که وجه ثانی بود طلحة بن زید عن الامام صادق علیه السلام که در صفحه‌ی قبل خواندیم آن‌جا حضرت چی فرمودند؟ فرمودند «سوق المسلمین» حسب این نقل «سوق المسلمین کمسجدهم» آن‌جا این‌جوری فرموده که در آن‌جا حضرت تنزیل فرمودند سوق را منزله‌ی مسجد از نظر حق السبق فرمودند مثل آن است. می‌فرمایند که ما از این تنزیل امام که این نازل منزله‌ی اوست از این استخراج می‌کنیم یک قاعده‌ی کلی که شامل شخص اعتباری هم می‌شود و بی‌نیاز می‌کند ما را از تمسک به الغاء خصوصیت. «و ما جاء في باقي السياق تفریع لهذه القاعدة، و لا تضر بإطلاقها» و ذیل آن روایت که فرمود در آن روایات دیگر که آمده است مثل «بمكة أو بمدينة أم حيرة أو المواضع التي يرجى فيه الكذا» این می‌فرمایند که این‌ها تفریع بر آن قاعده است و الا از قاعده ما یک عموم می‌فهمیم، یعنی این‌جوری فرمود خوب دقت بفرمایید «سوق المسلمین کمسجدهم» این‌جا امام سوق المسلمین را چکار کرده؟ تنزیل کرده منزله‌ی مسجد، این‌جا که دیگر من و احد و این‌ها توی آن نیست که شما بگویید مال ذوی العقول است، آن‌که نیست، می‌گوید سوق منزله‌ی مسجد است. آن ذیلش که فرموده است که «فمن سبق» این تفریع بر آن قاعده‌ی کلیه است، پس آن قاعده‌ی کلیه را تخصیص نمی‌زند تقیید نمی‌کند، دایره‌ی آن را کوچک نمی‌کند، آن آمده گفته سوق مثل مسجد است همین، از این یک قاعده‌ی کلی استفاده می‌شود یعنی مال همه است مال همگانی است. اما این ذیلش که فرموده «فمن سبق الی مسجد» می‌گوید من مال ذوی العقول است این یک تفریعی بر آن کلی است، تفریع بر کلی که موجب نمی‌شود که آن کلی دایره‌اش ضیق بشود. مثلاً اگر یک مولا این‌جوری آمد گفت در یک روایتی این‌جوری وارد شد، در یک روایتی آمد فرمود که «العالم بمنزلة الأب» بعد فرمود «فمن تلمذ عند فقیه يجب اكرامه» خب این‌جا ما می‌فهمیم که آن‌که گفته که «العالم بمنزلة الأب» فقط فقیه مقصودش است؟ نه، «العالم بمنزلة الاب» عالم بمنزله‌ی پدر است، یعنی همان‌جور که احترام پدر لازم است، حرف‌شنوی از پدر لازم است از عالم هم لازم است این یک کلی است، حالا آن عالم فقیه باشد، مفسر باشد، فیلسوف باشد، عالم علم دیگری باشد همه را می‌گیرد. خب حالا ذیلش که فرموده «فمن تلمذ عند فقیه» این باید او را اکرام بکند این دیگر تفریع بر آن کل است، نه این‌که این باعث می‌شود که آن کلی هم همان مفرغ علیه آن هم بشود مال فقیه. این‌جا همین است این‌جا هم «السوق بمنزلة المسجد»، «سوق المسلمین کمسجدهم» این یک قاعده‌ی کلی که این سوق هم از باب مثال است دیگر، سوق گفتیم قبلاً، سوق و پارک و جاهای دیگر و این‌ها هم بمنزله‌ی المسجد است، حسینیه و حرم و همه‌ی این‌ها، این بمنزله‌ی مسجد است این قاعده‌ی کلی شد. حالا ذیل آن می‌فرماید چی؟ «فمن سبق» که این من مال چی هست؟ مال ذوی العقول است، شما از این «فمن سبق» نباید آن تنزیل را بیابید تقییدش بکنید. این فعلاً حالا حرف این شخص است تا ببینیم بعداً چی می‌گوید.

می‌فرماید «و ما جاء في باقي السياق» آنچه که در باقی سیاق آن روایت طلحه آمده که فمّن دارد و من هم مال ذوی العقول است این «تفریع لهذه القاعدة» این تفریع به این قاعده‌ی کلی است که اول بیان فرموده «و لا تضر» به اطلاق آن قاعده، این ضرری به اطلاق قاعده نمی‌زند «بل إنّ ذیل الحديث يشمل ممثل الشخص الاعتباري الذي احتجز مكاناً بعنوان الممثل فيثبت الحق له.» بلکه حتی می‌گوییم همان حرفی که قبلاً هم زده شد، بلکه می‌گوییم این ذیل که دارد من خب بله این من شامل خود شخص اعتباری نمی‌شود امام ممثل شخص اعتباری که آدم است شامل آن می‌شود. پس بنابراین ذیل هم به دو دلیل یکی این‌که چون تفریع است تقیید نمی‌کند یکی این‌که اصلاً مفادش را نگاه کنید ممثل شخص اعتباری را که شامل می‌شود که این آدم. می‌فرمایند ...

س: ....

ج: حالا در ذیل کلام که می‌فرمایند آن‌جا روشن می‌شود.

«بل إنّ ذیل الحديث يشمل» ذیل حدیث همانی است که «فمن سبق»، «یشمل ممثل» شخص اعتباری‌ای که «احتجز مكاناً بعنوان الممثل» اشتغال کرده مکانی را و مشغول کرده مکانی را به عنوان ممثل، پس ثابت می‌شود حق برای این ممثل که این ممثل هم برای خودش انجام نمی‌دهد دارد برای شخص اعتباری انجام می‌دهد. «فإن قيل» اگر کسی بیاید چنین حرفی را بزند و از این راه بخواهد بگوید ما به الغاء خصوصیت نیاز نداریم بلکه خود روایت شامل می‌شود چون تنزیل کرده سوق را منزله‌ی مسجد، سوق مسلمین را منزله‌ی مسجد مسلمین «قلنا: إنّ صدر الرواية تثبت حق السبق في السوق» که «یثبت» باید ظاهراً باشد چون به صدر برمی‌گردد دیگر «قلنا: إنّ صدر الرواية یثبت حق السبق فی السوق بالنحو الذي تثبته في المسجد» جواب این است که درست است می‌گوید سوق مسلمین مثل مسجد مسلمین است یعنی همان‌جور که آن‌جا حق سبق در مسجد هست در سوق هم هست، اما به همین نحوی که آن‌جا هست، مگر توی مسجد برای شخص اعتباری حقی هست که ما بگوییم آن را که تشبیه به آن می‌کنند برای آن هم باشد؟ آن برای نمازگزاران است برای این‌ها است، برای آدم‌ها است نه برای شخص اعتباری. می‌فرماید «انّ صدر الرواية» ثابت می‌کند یا «تثبت حق السبق» در سوق بنحوی که «تثبته فی المسجد» به همان نحوی که برای مسجد اثبات می‌کند «و لیست فی صدد بیان أنه لأی شخص یثبت» اما درصدد بیان این نیست که حالا در مسجد برای چه شخص‌هایی، این‌که درصدد این جهت نیست که «بل بالالتفات إلى أنّ حجز مكان في المسجد لا معنى له في الشخص الاعتباري» بلکه با توجه به این‌که اشغال کردن مکانی در مسجد معنایی و مفهومی ندارد برای شخص اعتباری، خب پس بنابراین اصلاً آن منزلت علیه که مسجد باشد اصلاً شخص اعتباری را شامل نمی‌شود تا وقتی سوق را تنزیل می‌کنی منزله‌ی او در سوق هم بگوییم برای شخص اعتباری است. این فقط این بیان یک مغالطه است، چشم دوخته به این‌که توی نمی‌دانم سوق المسلمین با مسجد المسلمین آن‌جا کلمه‌ی من و چیز و این‌هایی که انصراف دارد به شخص حقیقی توی آن اخذ نشده، این خیال شده که دارد یک تنزیل عامی از آن استفاده می‌شود. و حال این‌که نه این تنزیل می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید همان چیزی که آن‌جا در مسجد است در این‌جا هست، اما در مسجد حالا چی هست؟ این‌که در مقام بیانش نیست، این به ذهن‌ها سپرده، همان چیزی که از شریعت سراغ دارید که در مسجد هست در آن‌جا هست، در سوق هست. آنچه که ما در مسجد سراغ داریم چی هست؟ آن راجع به آدم‌ها است، ما

در مسجد راجع به امور اعتباری چیزی سراغ نداریم، مال آدم‌ها است که می‌خواهند بیایند مسجد نماز بخوانند، می‌خواهند عبادت کنند، می‌خواهند قرآن بخوانند یا حتی می‌خواهند استراحت بکنند، حالا فرض کن می‌خواهد بیاید یک مسجدی چرتی بزند مثلاً ...

س: ...

ج: نه خود شخص اعتباری، حالا خود شخص اعتباری حالا تا ببینیم راجع به ممثلش چیزی می‌گوید یا نه؟

«فلا يشمل صدر الرواية شخصاً من هذا القبيل» پس بنابراین صدر روایت طلحه شخصی از این قبیل را که اعتباری باشد و حقیقی نباشد شامل نمی‌شود «و شمول ذیلها للفرد الطبيعي الذي يحجز مكاناً للشخص الاعتباري بعنوان ممثله محل تأمل.» می‌گویند که، اما این جهت که شما سؤال کردید حالا ...

س: ...

ج: همین دیگر، نه «و شمول ذیلها» پس صدر این روایت شامل شخص اعتباری نمی‌شود یعنی آن قاعده‌ی کلی‌ای که شما خواستید در بیاورید در نمی‌آید. اما ذیل روایت که شما گفتید ذیل روایت خب من درست است در آن اخذ شده اما ممثل که آدم است دیگر، آن را شامل می‌شود. می‌گوید این هم محل تأمل است که این ذیل که فرموده است که «فمن سبق الی مكان فهو احق به الیه اللیل» این هم شامل شخص، ممثل شخص اعتباری بخواهد بشود این هم محل تأمل است که خود این عبارت بخواهد شامل بشود. یک وقت ما الغاء خصوصیت می‌کنیم آن حرف دیگری است، اما فعلاً در مقام این بود که ما به الغاء خصوصیت احتیاج نداریم، جواب این است که نه، این ذیل هم که «من سبق الی» ظاهرش این است که «سبق الی فلان» بخاطر خودش نه بخاطر یک کس دیگر، نه بخاطر شخص ممثل، نه بخاطر شخص اعتباری. فلذا جزم نداریم به این که ذیل شامل ممثل هم می‌شود.

می‌فرماید «و شمول ذیلها» ذیل روایت «للفرد الطبيعي» برای فرد طبیعی‌ای که اشغال می‌کند مکانی را برای شخص اعتباری به عنوان ممثل شخص اعتباری نه به عنوان خودش تا منفعتش را ببرد به او بدهد، نه، به عنوان شخص اعتباری. این محل تأمل است.

پس تا این جا نتیجه این شد که و اما مستند ما اگر روایات باشد، اجماع باشد، سیره‌ی منتشره باشد ما فقط به الغاء خصوصیت می‌توانیم تمسک کنیم نه به خود آن‌ها. و اما مستند اگر چیز دیگری بود که ان شاء الله جلسه‌ی بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.